

تأملی بر وصیت افراد بلاوارث در مازاد بر ثلث مال در فقه شیعه و حقوق ایران^۱

ابوالفضل علیشاهی قلعه‌جویی *

صالح سعادت **

چکیده

بر مبنای فقه امامیه و حقوق ایران موصی حق دارد حداکثر به میزان ثلث اموال خود وصیت نماید. ملاک محاسبه میزان ثلث نیز، اموال به جا مانده از موصی در حین وفات می‌باشد. چنانچه موصی به میزان مازاد بر ثلث وصیت نماید، با اجازه وراثت نافذ است. بنابراین با اجازه آنها، وصیت صحیح و در صورت عدم اجازه، وصیت نسبت به مازاد باطل خواهد بود. اما اگر شخصی بلاوارث، باشد اینکه آیا او بیش از ثلث اموالش را می‌تواند وصیت کند یا نه؟ در قانون فعلی ایران قانونگذار محترم صراحتاً حکمی را بیان نکرده‌اند که همین امر باعث اجمال و ابهام قوانین در این مورد شده است. از آنجائیکه راه حل رفع ابهام از مواد قانونی، بر اساس اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده‌ی ۳ قانون آیین دادرسی مدنی، استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر می‌باشد. فلذا این تحقیق درصدد است با بررسی منابع معتبر فقهی و الهام‌گیری از دیدگاه فقها و آراء حقوقدانان، ضمن تعیین حکم قطعی مسأله، از قوانین موضوعه رفع ابهام و اجمال کند و به این نتیجه دست یافته است که با توجه به مبانی فقهی به نظر می‌رسد، اگر شخص بلاوارث، در تمام تر که خود تصرف کرده و تکلیف اموال پس از مرگ خود را با وصیت مشخص کرده باشد، در این صورت، وصیت وی محدود به ثلث نبوده و این تصرف وی نسبت به تمام اموالش نافذ می‌باشد و این مطلب منافاتی با وارث‌بودن امام (علیه‌السلام) ندارد. زیرا این وارث‌بودن امام (علیه‌السلام) در صورت نبودن وارث و نبود وصیت می‌باشد.

کلید واژه‌ها: وصیت، موصی، ثلث اموال، بلاوارث، حاکم.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۶/۱۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۳/۰۴
* دانشیار گروه الهیات- فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)

alishahi@yu.ac.ir

** دانش‌آموخته دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

۱- درآمد

بر اساس ماده‌ی ۳۰ قانون مدنی ایران، هر مالکی نسبت به مایملک خود حق هرگونه تصرف و انتفاع دارد، مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد. یکی از این موارد استثنا شده، جایی است که قانون مدنی ایران به پیروی از فقه امامیه، یک سوم اموال را به عنوان «بخش قابل وصیت» تعیین نموده و بیشتر از آن را منوط به اجازه وراثت کرده است. بر همین مبنا در ماده‌ی ۸۴۳ قانون مدنی مقرر می‌دارد: «وصیت به زیاده بر ثلث ترکه نافذ نیست مگر به اجازه وراثت...». لذا هر شخص قبل از فوت خود، حق هرگونه تصرف مشروع در اموال خود داشته و محدود ساختن اختیار موصی به یک سوم اموال، خلاف قاعده و استثنا بر اصل می باشد. بنابراین قانون، موصی را مجاز نموده ثلث اموال خود را به هر نحوی که مقتضی می داند به موجب وصیت تملیک نماید، یا در صورت اغراض خاصه خود تخصیص دهد و دو ثلث دیگر مخصوص وراثت او شود، بطوریکه صحت وصیت نسبت به زیاده متوقف بر اجازه آنها می‌باشد. این مباحث مربوط به جایی است که موصی بعد از مرگش ورثه‌ای داشته باشد.

۲- بیان مسأله

در صورتی که موصی وجود داشته باشد که به هر دلیلی بعد از خودش ورثه‌ای نداشته باشد این پرسش مطرح می‌گردد که تکلیف وصیت در مورد اموال چیست؟ به عبارتی آیا باز موصی حق ندارد به بیش از یک سوم مالش وصیت کند، یا اینکه با توجه به شرایطی که وجود دارد یعنی نبودن هیچ ورثه‌ای، موصی می‌تواند تمام اموالش را به هر نحوی که صلاح می‌داند وصیت کند؟ در این مورد با مراجعه به قوانین موجود مشاهده می‌شود که حکم صریحی در این مورد صادر نشده است. گرچه قوانینی وجود دارد که برخی از حقوقدانان با استناد به آنها اقدام به صدور آرایایی کرده‌اند ولی در ادامه خواهیم دید که این موارد متعلق به جاهای دیگری هستند همین امر باعث اجمال و ابهام حکم بحث مربوطه شده است. لیکن با توجه به اصل ۱۶۷ قانون اساسی که مقرر می‌دارد: «قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی یا فتاوای معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت یا نقض یا اجمال یا تعارض قوانین مدون، از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد» همچنین با توجه به ماده ۳ قانون آئین دادرسی مدنی، رأی دادگاه باید مستدل و موجه بوده و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن صادر شده است و اگر قانونی در خصوص مورد نباشد

باید با استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوی معتبر حکم قضیه را صادر نماید. بنابراین این نوشتار در تلاش است تا با مراجعه و استمداد از منابع غنی فقهی و بررسی دیدگاه فقها و آراء حقوقدانان به یاری قانونگذار محترم شتافته و ضمن رفع ابهام و اجمال از قوانین موجود، رأی متیقنی را در موضوع مورد بحث صادر کند.

۳- مفهوم و ماهیت وصیت

وصیت در لغت یا از وصی به معنی وصل یک چیزی به چیز دیگری است (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۶، ۱۱۶)، چون وصیت کننده (موصی) تصرفات بعد از فوت خود را به قبل از ممات، متصل می سازد (شهید اول، ۱۴۱۷، ۲، ۲۹۵).

یا از ایصاء به معنی عهد و پیمان است؛ زیرا وصیت کننده متعهد می شود که بعد از درگذشت وی قسمتی از مالش را به موصی له بدهند. تعریف وصیت در اصطلاح عبارت است از تملیک عین یا منفعت یا مسلط کردن بر تصرف بعد از فوت است (محقق حلی، ۱۳۶۴، ۲، ۲۴۳؛ شهید اول، ۱۳۶۷، ۵، ۱۱؛ خوانساری، ۱۳۶۳، ۴، ۵۱؛ یزدی، ۱۳۷۸، ۲، ۷۱۷). در این تعریف، تملیک به منزله جنس است و سایر تصرفات موجب تملیک، مانند بیع و وقف و هبه را شامل می شود.

اکثر فقهای مذاهب اهل سنت نیز قائلند: وصیت مالکیت بر عین یا منفعتی را گویند که پس از مرگ بر سیل تبرع، برای شخصی ایجاد می شود (کاشانی، ۱۹۳۷، ۷، ۳۳۰). البته وصیت به دو قسم تملیکی و عهدی تقسیم می شود.^۲

۱ - برخی از فقیهان به این تعریف اشکال وارد کرده اند و آن را جامع افراد مانع موارد دیگر ندانسته اند (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۵، ۱۲) که با توجه به اینکه اینگونه تعاریفات عاملی تنها یک سری تعاریفات لفظی هستند و تنها برای تشخیص و تمیز مسائل آمده اند، اشکالی در این جهت نیست (حسینی ۱۳۲۳، ۷، ۷۲).

۲- الف: وصیت تملیکی؛ اینست که کسی عین یا منفعتی را از مال خود برای زمان بعد از وفاتش به دیگری مجاناً تملیک نماید. این وصیت از نظر وضعیت حقوقی یکی از عقود می باشد که محقق به توافق قصد و رضای طرفین با ایجاب موصی و قبول موصی له می باشد. ب: وصیت عهدی؛ که عبارت است از این که شخص یک یا چند نفر را برای انجام امر یا اموری یا تصرفات دیگری مأمور نماید. این وصیت از ایقاعات می باشد چون معلق بر وفات موصی است. بدین معنا که تا زنده بودن موصی وصی ممنوع از هرگونه تصرف حقوقی یا مادی در مورد ثلث یا مولی علیه موصی می باشد (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۲۶؛ امام خمینی، ۱۳۷۸، ۲، ۷۲۲؛ مدنی، ۱۳۹۰، ۵، ۳۲۵). در وصیت عهدی قبول نیز شرط نمی باشد لکن وصی می تواند مادام که موصی زنده است وصایت را رد کند و اگر قبل از فوت موصی رد نکرد بعد از آن حق ندارد اگر چه جاهل بر وصایت بوده باشد (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ۳۶؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ۴۲). مهمترین تفاوت دو نوع وصیت در این است که در وصیت تملیکی موصی مستقیماً و بلاواسطه چیزی از ترکه خود را برای بعد از زمان مرگ به شخص یا اشخاص دیگر تملیک و

۴- شرایط صحت وصیت

وصیت دارای ارکان و طرفینی است که در هر کدام از آنها شرایطی باید وجود داشته باشد تا وصیت صحیح واقع شود که عبارتند از:

الف) موصی: در اصطلاح به کسی گفته می‌شود که اقدام به وصیت تملیکی یا عهدی کند. داشتن اهلیت که شامل بلوغ، عقل، اختیار، رشد می‌شود از شرایط صحت و اعتبار وصیت موصی به حساب می‌آید. در مورد بطلان وصیت اشخاص مجنون، سفیه و مست به دلیل زوال عقد در این صورتهای اتفاق نظر وجود دارد (یزدی، ۱۳۷۸، ۲، ۷۱۷؛ بحرانی، ۱۳۶۳، ۲۲، ۴۰۷؛ شهید اول، ۱۳۶۷، ۲۰۴؛ خوانساری، ۱۳۶۳، ۴، ۵۵؛ حکیم، ۱۳۷۴، ۱۴، ۵۸۳؛ امام خمینی، ۱۳۷۸، ۲، ۷۲۳؛ محقق حلی، ۱۳۶۴، ۲، ۲۴۴؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ۱۴۳؛ شهیدثانی، ۱۴۱۳، ۶، ۱۴۰؛ امامی، ۱۳۶۲، ۳، ۷۶).

ب) وصی: به کسی گفته می‌شود که از جانب دیگری مأمور به ایصال یا وصول حق، یا مأمور به نگهداری مولی علیه موصی (صغیر یا مجنون) و ترکه میت و ادای دیون و انجام دادن تبرعات موصی و تقسیم ترکه بوده باشد با عنایت به مواد قانون مدنی ایران، حوزه فعالیت وصی محدود به تصرف بر بخشی از اموال و یا سرپرستی و اداره فرزندان صغیر موصی می‌باشد لذا وصی همانند هر انسان دیگر باید حائز شرایطی باشد که توانایی و قابلیت تصرف در اموال و همچنین سرپرستی صغار در او دیده شود شرایطی که از فقه و قانون مدنی استنتاج می‌شود بطور خلاصه عبارتند از: اهلیت موصی، اسلام، عدالت و امین بودن. وجود این شرایط برای داشتن صلاحیت لازم، جهت اجرای مفاد وصیت، در وصی از زمان فوت موصی معتبر بوده و تا پایان اجرای وصایت باید باقی باشد (شهید اول، ۱۳۶۷، ۲۰۲؛ بحرالعلوم، ۱۳۲۹، ۴۰۵؛ علامه حلی، ۱۳۸۸، ۳۹۳؛ شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۱، ۷۲؛ خوانساری، بی‌تا، ۴، ۷۴؛ امام خمینی، ۱۳۷۸، ۲، ۷۲۳).

واگذار می‌کند، در حالی که در وصیت عهدی، موصی، شخص یا اشخاصی اعم از ورثه یا غیر را نسبت به تصرفات در اموال و املاک و یا حقوق خود و یا انجام عملی و یا ولایت بر صغار خویش پس از فوت خود مأمور می‌نماید و در واقع موصی، حق ولایت خود در امور معین را به دیگری واگذار می‌کند. بدین ترتیب وصی از طرف موصی، نمایندگی می‌یابد که به انجام اموری بپردازد که موصی در زمان حیات خویش، توانایی قانونی انجام آنها را داشته باشد (محقق داماد، ۱۳۷۳، ۳۰؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ۵۵؛ امامی، ۱۳۶۲، ۳، ۱۲۱).

ج) موصی له: کسی است که به وسیله وصیت تملیکی مالی به او واگذار می شود. دو شرط اساسی در مورد موصی له وجود دارد تا وصیت صحیح و نافذ باشد؛ الف: موجود بودن در هنگام وصیت، ب: اهلیت تملک داشتن. بنابراین، موصی له باید اولاً؛ موجود باشد. لذا وصیت بر معدوم باطل است، چنانکه اگر کسی مالی را برای دیگری وصیت کند و بعد معلوم شود که موصی له در حین وصیت مرده بود، وصیت باطل خواهد بود. ثانیاً؛ اهلیت تملیک داشته باشد، با این شرط، بخشی از وصایا باطل اعلام شده است؛ مانند وصیت برای عبد، کافر، مرتد (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ۱۶۱؛ خوانساری، بی تا، ۴، ۵۸؛ محقق حلی، ۱۳۶۴، ۲۵۳؛ امام خمینی، ۱۳۷۸، ۲، ۹۶؛ حسینی عاملی، ۱۳۲۳، ۹، ۴۲۴؛ محقق داماد، ۱۳۷۱، ۱۶۱؛ مدنی، ۱۳۹۰، ۵، ۳۵۲). قانون مدنی در ماده ۸۵۰ مقرر می دارد: «موصی له باید موجود باشد و بتواند مالک بشود که برای او وصیت شده است».

البته برخی از فقها شرط دیگری را نیز اضافه کرده اند و آن اینکه «موصی له» نباید قاتل «موصی» باشد. این گروه از فقها با مقایسه ارث و وضویت با یکدیگر، قتل را مانع تحقق صحیح وصیت و موجب بطلان آن دانسته اند. هر چند که گروهی دیگر از فقها با این استدلال که هیچ گونه نص صریحی در این خصوص وجود ندارد، چنین مقایسه ای را از اساس مردود دانسته و به صحت چنین وصیتی فتوا داده اند (ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰، ۳، ۲۰۳؛ حسینی عاملی، ۱۳۲۳، ۹، ۴۲۴ و ۴۲۵).

د) موصی به: عبارت از مالی است که مورد وصیت قرار می گیرد، هرگونه عین یا منفعت یا حقوق متعلق به موصی، می تواند مورد وصیت قرار گیرد (یزدی، ۱۳۷۸، ۱۴، ۵۹۶). لذا آن ممکن است عین باشد یا منفعت و یا حق، کلی باشد یا شخصی، معلوم باشد یا مجهول و مبهم، مفروز باشد یا مشاع و... از شرایط اعتبار موصی به می توان به این موارد اشاره کرد اولاً؛ باید قابلیت انتقال داشته باشد، بنابراین حقوقی مانند حق شفعه که قابلیت انتقال ندارد نمی تواند موضوع وصیت قرار بگیرد، (شهید اول، ۱۴۱۷، ۵، ۳۵). ثانیاً؛ باید عین موجود در خارج و یا منافع آن باشد و یا عادتاً قابلیت وجود داشته باشد، ثالثاً؛ باید ملک موصی باشد، رابعاً؛ باید حلال بوده و از محرّمات نباشد، بنابراین وصیت به خمر و خوک صحیح نمی باشد (حکیم، ۱۳۷۴، ۱۴، ۵۹۶؛ یزدی، ۱۳۷۸، ۲، ۷۲۶) خامساً؛ از دیگر شرایط این است که میزان موصی به نباید از ثلث مال موصی در هنگام فوت بیشتر باشد.

۵- وضعیت وصیت به مازاد بر ثلث با وجود ورثه

در صورتی که وصیت به مازاد باشد مقدار بیشتر را ورثه باید اجازه دهند، بنابراین اذن وراثت نسبت به

اضافی شرط نفوذ وصیت خواهد بود (نجفی، ۱۳۵۰، ۲، ۲۶۳؛ یزدی، ۱۳۷۸، ۲، ۷۲۶؛ محقق حلی، ۱۳۶۴، ۲، ۲۴۵؛ مدنی، ۱۳۹۰، ۵، ۳۴۳؛ امام خمینی، ۱۳۷۸، ۲، ۹۶). البته مالکیه در صورت اجازه ورثه نیز وصیت زائد بر ثلث را باطل شمرده اند (ابن قدامه، بی‌تا، ۶، ۵۵ و ۵۶ و ۵۸؛ نووی، بی‌تا، ۱۵، ۳۹۹ و ۴۱۰؛ بهوتی، بی‌تا، ۴، ۳۴۱؛ دسوقی، بی‌تا، ۴، ۴۲۶). قانون فعلی ایران (ماده ۸۴۳ ق.م) نیز بر این باور است که وصیت به زیاده بر ثلث ترکه نافذ نیست، مگر با اجازه وراثت. بنابراین چنانچه مازاد بر ثلث وصیت نماید، غیر نافذ بوده و در صورت اجازه وراثت، وصیت مازاد بر ثلث نیز صحیح و دارای اثر حقوقی خواهد شد، در غیر این صورت، نسبت به مازاد بر ثلث، وصیت باطل می‌شود. حال اگر بعضی از وراثت اجازه دهند، فقط نسبت به سهم آنان نافذ خواهد بود (شیخ طوسی، ۱۴۰۷ (الخلاف)، ۱۶۶؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۲۰۳؛ علامه حلی، ۱۳۸۸، ۳۷۹). ضمناً مقدار ارزش اموال متوفی به اعتبار دارائی موصی در حین وفات معین می‌شود نه به اعتبار دارائی او در حین وصیت (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ۸۱ و ۱۲۴؛ کاتوزیان، ۱۳۶۹، ۴۳۱؛ محقق داماد، ۱۳۷۳، ۱۲۸؛ امامی، ۱۳۶۲، ۳، ۱۰۶). میزان ثلث هم نسبت به اموال موصی در زمان وفات است نه زمان وصیت این حکم مطابق فتوای مشهور امامیه است و مخالف در آن بسیار اندک تا جائی که شاید بتوان بر آن ادعای اجماع نمود (شیخ انصاری، ۱۴۱۵، ۶۶). در وصیت به مازاد بر ثلث هرگاه وراثت اجازه نمایند، بی‌تردید وصیت تنفیذ می‌شود زیرا بر ثلث مورد تعلق حق وراثت است و آنان حق دارند که در آن اعلام نظر نمایند. در این حالت فرقی نمی‌کند وصیت به صورت مشاع از ترکه مانند نصف مال یا عین معین مفروز باشد مثل اینکه موصی باغی از باغات خود را وصیت کند که پس از محاسبه معلوم شود، قیمت باغ بیش از ثلث ترکه وی بوده است در هر دو صورت وراثت می‌توانند مازاد را اجازه و یا رد نمایند (مدنی، ۱۳۹۰، ۵، ۳۴۵). در این صورت اگر تمامی وراثت نسبت به قبول یا رد مازاد بر ثلث به توافق نرسند یعنی بعضی اجازه و برخی دیگر رد کنند، اشکالی به وجود نخواهد آمد بلکه همانگونه که قانون مدنی متعرض شده است وصیت فقط نسبت به سهم کسانی که اجازه کرده اند از مازاد نافذ بوده و نسبت به مابقی نافذ نیست. مبنای فقهی این مسائل عمومات و اطلاقات وارده است که فرقی میان صور قائل نشده بلکه مطلق وصیت مازاد بر ثلث را منوط به اجازه وراثت دانسته است. اجازه وراثت پس از وفات موصی نسبت به مازاد بر ثلث بی‌تردید نافذ و موجب استقرار موصی به می‌گردد (یزدی، ۱۳۷۸، ۲، ۷۲۶؛ امام خمینی، ۱۳۷۸، ۲، ۹۷ و ۹۸). در قانون فعلی به تبعیت از فقه امامیه مستنداً به ماده ۸۴۳ قانون مدنی، وصیت تا میزان ثلث ترکه نافذ است و وصیت زیاده بر ثلث موقوف به تنفیذ ورثه است (مدنی، ۱۳۹۰، ۵، ۳۴۶). نافذ بودن وصیت نسبت به ثلث و

عدم نفوذ آن مازاد بر ثلث از قواعد آمره^۱ محسوب می‌گردد و رعایت آن شرط صحت وصیت است. بنا به نظر حقوقدانان تحدید اختیار موصی از دو جهت قابل استدلال است. اول اینکه مستنداً به ماده ۳۰ قانون مدنی شخص تا زمان حیات خود اختیار تصرف در اموال خویش را دارد، لذا محدود کردن اختیار موصی در وصیت امری برخلاف قاعده که این امر به منظور حفظ مصالح وراثت و توزیع ثروت بیان گردیده است و دوم اینکه اختیار مالک با فوت او از بین می‌رود، لذا ورثه مالک دارایی می‌گردند. این امر اقتضا می‌کند که هیچ‌کس نتواند به موجب وصیت به حقوق ورثه تجاوز کند و اختیاری که به موصی درباره ثلث داده شده است حکمی است استثنائی که برای رعایت انصاف و برقراری عدالت مقرر شده است. بر مبنای نظریه اول دخل و تصرف در اموال، اختیار مسلم موصی است لیکن به جهت اینکه این اختیار اگر نامحدود و مطلق باشد ممکن است موجب اضرار ورثه گردد، آن را تحدید می‌کنند و بر مبنای نظر دوم با فوت موصی اختیار او نسبت به اموالش قطع شده و مالکیت به ورثه منتقل می‌گردد. لذا اختیار مطلق با ورثه است و سبب این اختیار امری است برخلاف قاعده مزبور که در وصیت تا ثلث اموال جایز دانسته می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ۲۶۱؛ امامی، ۱۳۶۱، ۱۰۱؛ جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ۹۴؛ محقق داماد، ۱۳۷۳، ۱۲۵).

۶- وصیت افراد بلاوارث از منظر فقهی

حال اگر برای موصی، وراثتی در کار نباشد تکلیف چیست و آیا وی مجاز به وصیت مازاد بر ثلث می‌باشد؟ به عبارتی می‌تواند تمام اموال خود را وصیت کند یا خیر؟ این وجه از مطلب اختلاف نظر گسترده‌ای را بین فقها به وجود آورده است، بر همین مبنا نیز حقوقدانان هم در مورد پاسخ به این سوال دارای نظر واحدی نشدند. در این مورد فقها و بالبع حقوقدانان قائل به نظرات مختلفی شدند که عبارتند از:

۶-۱- عدم جواز وصیت بیشتر از ثلث

اشخاص بلاوارث نمی‌توانند تمامی و یا بیش از حدّ ثلث اموال خود را وصیت نمایند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۴، ۱۶۶ و ۱۶۷؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ۴، ۲۰۴؛ علامه حلی، ۱۳۸۸، ۳، ۳۷۹)؛ در این نظر خود استناد کرده اند به اولاً؛ وصیت تا حدّ ثلث، اجماع بر صحت آن محقق است و بر مازاد آن دلیلی وجود ندارد. ثانیاً؛

۱- قواعد آمره امری محسوب می‌شوند که بر خلاف آن نمی‌توان توافق کرد.

معاذ بن جبل از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده که آن حضرت فرمود: «ان الله تصدق علیکم بثلث اموالکم عند وفاتکم زیاده فی حسناتکم»^۱ خداوند به مقدار ثلث اموالتان هنگام مرگتان صدقه قرار داده است تا حسنات شما را زیادتر گرداند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۴، ۱۶۶ و ۱۶۷؛ طبرسی، ۱۴۱۰، ۲، ۷۳؛ شهید اول، ۱۴۱۷، ۲، ۲۱۲؛ صادقی طهرانی، ۱۴۱۲، ۲۷۵؛ حسینی مرعشی، ۱۴۰۶، ۲۶۵). با این توضیح که این حدیث مطلق است و تفاوتی میان اشخاص بلاوارث با آنان که وارث دارند، گذاشته نشده است. از کلام این گروه چنین استنباط می‌شود که وصیت به مازاد بر ثلث توسط اشخاص بلاوارث اصولاً امکان‌پذیر نیست، نه آنکه اختیار اجازه و یا رد آن به حاکم واگذار شده است.

بنابر نظر این گروه، شخص بلاوارث فقط تا میزان ثلث خود، می‌تواند وصیت نماید. اما در خصوص این که مابقی ترکه بلاوارث، به بیت المال بر می‌گردد یا اینکه در اختیار امام قرار می‌گیرد، اختلاف نظر است: شیخ طوسی می‌نویسند: میراث شخص بلاوارث به بیت المال انتقال نمی‌یابد، بلکه مختص به امام می‌باشد و مبنای ما اجماع فقهای شیعه و حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که غالباً به عنوان مهمترین دلیل در اثبات تعلق ارث بلاوارث به پیامبر و امام مورد استناد قرار گرفته است «انا وارث من لاوارث له اقل عنه وارثه» (متقی هندی، ۱۴۰۹، ۱۱، ۱۱).^۲ همچنین هیچ اختلاف نظری وجود ندارد که امام می‌تواند ارث بلاوارث را انحصاراً به بخشی از افراد اختصاص دهد بدون اینکه چیزی از اموال مذکور به دیگران بدهد و این امر مجاز نخواهد بود مگر از طریق قائل شدن به تعلق چنین مالی به منصب امام (علیه السلام). اگر ارث بلاوارث به عنوان میراث به مسلمانان می‌رسید لازم می‌شد همچون سایر موارد ارث، سهم ذکور بر اناث در این امر، معلوم می‌شود که بر چنین مالی عنوان ارث صدق نمی‌کند (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۴، ۱۶۷). علامه حلی در تأکید این نظریه می‌نویسند: در صورتی که متوفی فاقد هرگونه خویشاوند نسبی یا سببی باشد، میراث وی متعلق به امام خواهد بود تا مطابق میل خود در آن تصرف نماید و امام علی (علیه السلام) آن را به همشهریان فقیر و همسایگان مستمند متوفی می‌داد^۳ و در عصر غیبت

۱ - این روایت در منابع اهل سنت وارد شده است، ولی به نظر می‌رسد مضمون آن در شیعه موجود است برای همین، برخی از فقیهان این روایت را مستفیضه دانسته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵، ۶۷).

۲ - فقیهان این مسأله را اجماعی دانسته‌اند و روایات صحیحی از شیعه به همین مضمون وجود دارد (منتظری، ۱۴۱۱، ۴، ۸۴).

۳ - «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ خَلَادِ السُّنْدِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ عَلِيٌّ ع يَقُولُ فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ يَتْرُكُ مَالًا وَ لَيْسَ لَهُ أَحَدٌ أَعْطِيَ الْمِيرَاثَ هَمْشَارِيحَةً». این حدیث در دو سند به صورت مرفوع و مرسل نقل شده است (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۱۳، ۲۲۷).

امام (علیه‌السلام)، ترکه مذکور در میان فقراء تقسیم می‌گردد (علامه حلی، بی‌تا، ۱۷۷).
 امام خمینی پس از اشاره به موجبات دوگانه ارث یعنی نسب و سبب، و سپس تقسیم به زوجیت و ولاء^۱، مورد اخیر را امروزه عملاً فقط در مورد ولاء امامت مبتلی به می‌داند که در صورت عدم وجود وارثی از طبقات سه گانه منسوبین و همچنین فقدان مولای عتق یا ضامن جریره برای متوفی چنانچه نامبرده فاقد زوجه بوده باشد، ربع ماترک متعلق به مشارالیهها و مابقی آن سهم امام (علیه‌السلام) خواهد بود. اما در خصوص تکلیف اینگونه اموال در عصر غیبت ولی امر (عج)، همچون سایر اموال متعلق به امام در اختیار فقیه جامع شرایط قرار می‌گیرد. ایشان پس از بر شمردن ارث من لا وارث له در میان اموال تشکیل دهنده انفال، تحقق دو صفت فقر و همشهری متوفی را در دریافت کننده نهایی چنین مالی به احتیاط نزدیکتر دانسته و اقوی را رساندن ترکه مذکور به دست حاکم شرعی به منظور به مصرف رساندن آن اعلام فرموده است (امام خمینی، ۱۳۷۸، ۱، ۳۶۹).

۶-۲- شرطیت اجازه حاکم در وصیت مازاد بر ثلث

اشخاص بلاوارث همانند سایرین تا حد ثلث می‌توانند وصیت کنند و مازاد بر ثلث در اختیار حاکم است تا اجازه و یا ردّ نماید. پیروان این عقیده، بعضی حاکم را در حکم وارث خاص دانسته و گفته‌اند حاکم می‌تواند اجازه و یا ردّ نماید. ولی دسته‌ای حاکم را در عداد وارث خاص نمی‌دانند و معتقدند حاکم می‌تواند ردّ کند ولی نمی‌تواند اجازه نماید (علامه حلی، ۱۳۸۸، ۴۸۱). برخی از حقوقدانان در این مسأله با اشاره به حکم ماده ۸۶۴ و ۸۶۶ قانون مدنی، که به موجب آن امر ترکه در صورت نبودن وارث با حاکم است. بیان می‌دارند این امر نشان‌دهنده این است که خزانه عمومی از جمله اشخاصی است که در صورت نبودن وارث نسبی یا سببی، خود وارث محسوب می‌گردد، لذا اساساً تصور اینکه شخص بدون وارث باشد با این تحلیل ممکن نیست (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۱، ۹۹). همچنین با توجه به ماده ۹ آیین‌نامه راجع به ماده ۲۹۹ قانون امورحسبی مصوب ۱۳۲۲ وزارت دادگستری که مقرر می‌دارد: «در مورد متوفای بلاوارث اگر در ظرف ده سال مقرر در قانون امورحسبی (ماده ۳۳۵) وصیت نامه ای ابراز شود که قابل ترتیب اثر بوده و برای تحریر ترکه آگهی نشده باشد مفاد وصیت نامه به ترتیب مذکور در ماده فوق (ماده ۸) و با قید این

۱ - ولاء به معنای پیوند و علقه میان دو نفر یا بیشتر از غیر طریق زوجیت و نسب است که بر سه قسم است: ولاء عتق، ولاء ضامن جریره و ولاء امامت (شاهرودی، ۱۴۲۶، ۱، ۳۴۹)

که متوفی بلاوارث معرفی شده است آگهی می‌گردد و در صورتی که در مدت سه ماه از تاریخ انتشار آخرین آگهی اعتراضی نرسیده مورد وصیت به نام موسی له یا مصرفی که برای آن وصیت شده است ثبت و باقی ملک پس از ده سال، اگر وارثی پیدا نشد به نام دولت ثبت خواهد شد.^۱ قانونگذار هم بنا بر قسمتی که می‌گوید: «... باقی ملک پس از ده سال...» تا حدودی متمایل به این نظر شده باشد.

۳-۶- جواز وصیت مازاد بر ثلث در امور خیریه

اشخاص بلاوارث می‌توانند جمیع اموال خود را برای امور خیریه وصیت نمایند، ولی در غیر امور خیریه چنین اختیاری ندارند (شیخ صدوق، ۱۴۱۵، ۴۸۶؛ موسوی خویی، ۱۳۹۴، ۲، ۳۸۷). پیروان این عقیده به روایت سکونی استناد نموده‌اند که می‌گوید از حضرت باقر (علیه السلام) سؤال شد درباره‌ی مردی که می‌میرد در حالی که هیچ وارثی ندارد، آن حضرت فرمودند: «... یوصی بماله حیث شاء فی المسلمین و المساکین و ابن السبیل» (بروجردی، ۱۴۲۹، ۲۴، ۳۹۲)^۱ او می‌تواند اموال خود را برای مسلمانان و مسکینان و در راه ماندگان وصیت نماید. به نظر پیروان این نظریه چون در حدیث فقط به موارد خیریه اشاره شده، بنابراین شخص بلاوارث مجاز نیست که به غیر از جهات خیریه بیش از حد وصیت نماید. برخی از حقوقدانان از این نظر تبعیت کرده و قائلند شخص بلاوارث آزادی کامل نداشته و وصیت او فقط محدود به مقدار ثلث دارایی می‌باشد و در فرض فقدان ورثه، اموال متوفی متعلق به عموم بوده و در اختیار دولت قرار می‌گیرد اما چنانچه وصیت او مختص به امور خیریه باشد، وصیت مازاد بر ثلث موسی صحیح و نافذ می‌باشد، اما در غیر امور خیریه چنین اختیاری ندارد (محقق داماد، ۱۳۷۱، ۱۲۴ و ۱۲۵). مطابق نظر این گروه طبق ادله شرعیه و نصوص قانونی، وصیت محدود به مقدار ثلث دارایی است و مازاد بر آن اجازه ورثه را لازم دارد. همچنین این مطلب که دلیل محدودیت موسی به خاطر حفظ حقوق ورثه است، و حالا که ورثه ای وجود ندارد، پس وصیت صحیح است، یک استنباط استحسانی است و از نظر موازین فقهی پذیرفته نیست. زیرا درست است که حفظ حقوق ورثه بایستی در اختیار حاکم قرار گیرد. چون وصیت امری استثنایی و خلاف اصل و قاعده‌است، که به صورت ارفاقی این اختیار به موسی داده شده است که تا

۱ - همانگونه که بعدا اشاره خواهد شد این روایت به گزارش برخی از فقیهان معتبره می‌باشد (سبزواری، ۱۴۱۳، ۳۰، ۲۴۴؛ صدر، ۱۴۲۰،

میزان ثلث در اموال که از وی باقی می ماند تصرف نماید، و مازاد آن دلیل لازم دارد. بنابراین شخص در صورت نداشتن ورثه فقط تا میزان ثلث می تواند وصیت نماید، مگر اینکه وصیت مزبور برای امور خیریه باشد.

۴-۶- جواز وصیت در همه ما ترک (اموال)

شخص بلاوارث آزادی کامل دارد و می تواند تمامی اموال خود را برای هر کس و یا هر جهت اعم از امور خیریه و غیر آن وصیت نماید (یزدی، ۱۴۲۱، ۴). فقیهی دیگر نیز در این باره می نویسد: اگر کسی که وارثی ندارد وصیت کند که امام معصوم علیه السلام همه اموالش را برای فقیران، بیچارگان و در راه ماندگان هزینه کند، این وصیت نافذ است همچنین اگر همه اموالش را در غیر امور یاد شده در راه های خیر وصیت کند و احتیاط در این است که حاکم شرعی در مورد وصیت به نیابت از امام این اموال را هزینه کند (سبزواری، بی تا، ۶۳۱). هر چند در باب وصیت روایاتی وجود دارد که باید وصیت در مازاد بر ثلث رد شود ولی به نظر می رسد آن روایات از این بحث انصراف داشته باشند در نتیجه وصیت در مازاد بر ثلث نافذ است، هر چند در همه اموال خود وصیت کند (همو، ۱۴۱۳، ۳۰، ۲۴۴). حنفیه معتقدند که اگر موصی وارث یا دینی نداشته باشد، وصیت زاید بر ثلث و حتی وصیت به تمام اموال صحیح است و بستگی به اجازه امام یا متصدی بیت المال ندارد، زیرا بیت المال وارث محسوب نمی شود، بلکه مرجع اموال بدون مالک است. آنان اضافه می کنند امری که مانع از نفوذ وصیت است حقوق ورثه است که به ترکه تعلق می گیرد و چون این مانع در اینجا وجود ندارد، دلیلی برای عدم تنفیذ وصیت به چشم نمی خورد و حقی برای احدی متصور نیست (کاشانی، ۱۳۲۸، ۷، ۳۳۸؛ کاشانی، ۱۹۳۷، ۴، ۳۳۸). قانون وصیت مصر در ماده ۳۷ به همین مضمون تنظیم گردیده و همچنین ماده ۹۱۶ قانون مدنی فرانسه مطابق همین نظر است. بسیاری از حقوقدانان معاصر نیز این نظر را پسندیده و در تأیید آن چنین گفته اند: شخص تا زمانی که زنده است حق تصرف در تمام اموال خود را دارد و بخاطر حفظ حقوق ورثه است که اختیار موصی محدود به ثلث می شود. پس هرگاه این مانع وجود نداشته باشد، باید اختیار کامل موصی را پذیرفت (کاتوزیان، ۱۳۶۹، ۲۶۵؛ امامی، ۱۳۶۲، ۱۰۱، عبده، بی تا، شماره ۹۲۴).

۶-۵- بررسی قاعده «الامام وارث من لا وارث له»^۱

یکی از قواعد مسلم فقهی که در نزد شیعه نیز اجماعی می باشد، این قاعده است که اگر کسی بمیرد و وارثی نداشته باشد در این صورت وارث وی، امام معصوم علیه السلام است و این بر اساس روایاتی است که در این باب وارد شده است.^۲ وارث بودن امام به معنای این نیست که ایشان مانند دیگر وارثان است بلکه این یک نوع مجاز گویی است که امام در زمره وارثان در روایات قرار گرفته است؛ دلیل این سخن آنست که ارث ویژگی هایی دارد مثل اینکه مال ارث، جزو اموال خصوصی شخص می شود که وارثان وی آن را به ارث می برند، در صورتی که ارث بردن امام (علیه السلام) به این معنا نیست که این اموال، ملک خصوصی او می شود بلکه به این معنا است که این مال در زمره اموالی قرار می گیرد که امام می تواند بنابر مصلحت در آن تصرفاتی انجام دهد و این ارث در برابر مسؤولیت هایی است که بر دوش وی گذاشته شده است؛ بنابراین هرگاه امام از دنیا برود به امامی که در جایگاه ایشان قرار می گیرد، منتقل می شود ولی به ورثه و خویشاوندان وی به ارث نمی رسد (طوسی، ۱۴۱۴، ۲۷۸؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳، ۹، ۲۸). برای همین نکته است که برخی از فقیهان به صورت صریح اشاره کرده اند که بین امام و سایر ورثه فرق است، و امام وارث حقیقی نیست و مانند وارث حقیقی نیز نیست، بلکه برای وی میراث کسی است که هیچ وارثی ندارد، بر خلاف دیگر ورثه که وارثان حقیقی هستند (سبحانی تبریزی، ۱۴۱۵، ۴۱). دلیل دیگری که امام (علیه السلام) وارث حقیقی به شمار نمی رود اینست که فقیهان گفته اند: اگر ورثه مسلمانی، کافر باشند و پس از مرگ وی مسلمان شوند، در این صورت ارث به آنها می رسد و به امام چیزی نمی رسد، در صورتی که اگر امام علیه السلام مانند وارث حقیقی باشد در این صورت باید مانند وارث واحد مسلمان باشد که ارث به او می رسد و دیگر ورثه کافر، اگر پس از مورث اسلام بیاورند، این اسلام تأثیری در ارث بری آنها ندارد و چون با مرگ فرد ارثش به وارث واحد او می رسد، در نتیجه اسلام این ورثه کافر به منزله اسلام آوردن پس از تقسیم ارث باشد که سودی به حال آنها ندارد، در صورتی که این طور نیست (همان

۱ - این قاعده که درباره ولاء امامت است با ولاء عتق در روایت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «الْوَلَاءُ لِحَمَّتْ كَلْحَمِّهِ النَّسَبِ - لَا تَبَاعُ وَ لَا تَوْهَبُ» (شیخ صدوق، ۱۴۱۳، ۳، ۱۲۳)؛ پیوند و خویشی ناشی از ولاء، همچون پیوند و خویشی ناشی از نسب است، متفاوت است.
 ۲ - «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا: عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: الْإِمَامُ وَارِثٌ مَنْ لَأَوَارِثَ لَهُ» (کلینی، ۱۴۲۹، ۱۳، ۷۵۴). این روایت اگرچه مرسله است ولی مضمون آن مورد تأیید روایات صحیح قرار گرفته است (مؤمن قمی، ۱۴۲۸، ۲، ۴۷). ضمن اینکه این روایت در بین اصحاب مشهور است (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳، ۱۱، ۴۶۴) و این شهرت ضعف سند را جبران می کند.

۴۰). بنابراین مفهوم درست این قاعده اینست که اگر کسی بمیرد و وصیتی نکرده باشد و وارثی هم نداشته باشد در این صورت ارث وی به امام علیه السلام خواهد رسید. البته این نکته نباید فراموش گردد که در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام، این مال در تحت تصرف نائب وی که فقیه جامع الشرایط است قرار می‌گیرد (سبزواری، ۱۴۱۳، ۳۰، ۱۸).

۷- نقد و بررسی دیدگاه‌های طرح شده

با تاملی در آثار فقهی در می‌یابیم که در این خصوص اکثر فقهای امامیه عمدتاً به احادیث و روایاتی استناد نمودند که از معصومین (علیهم السلام) نقل شده و مبنای اصلی اعتقاد شیعیان دائر بر تعلق اموال اشخاص بلاوارث به امام را تشکیل می‌دهد که با دقت در این روایات مشاهده می‌شود که ظاهراً مفهوم اکثر آنها اشاره به این دارد که «امام وارث کسی است که وارثی ندارد» (کلینی، ۱۴۲۹، ۱۳، ۷۵۳؛ حرعاملی، بی‌تا، ۱۷، ۵۴۷). فقهاء در ادامه بعد از اثبات این اموال برای امام در زمان حضور و برای نایب امام در زمان غیبت، به بررسی موارد مصرف این اموال از طرف نایب امام پرداخته‌اند. اما باید بگوییم به نظر می‌رسد: اینکه به موجب نصوص و ادله‌ی شرعیّه، اموال اشخاص بلا وارث در اختیار امام یا حاکم قرار داده شده است، یعنی عبارت «وارث من لاوارث»، به معنای آن است که همه اموال بلامالک و یا مجهول المالک در اختیار امام، یا حاکم به عنوان زمامدار جامعه است تا در جهت منافع عامه هزینه نماید و زیر نظر ولیّ مسلمین صرف مصالح عامه می‌گردد. این نکته در اصل ۴۵ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است. اصل مزبور ضمن بر شمردن انفال و ثروت‌های عمومی، ارث بدون وارث را مطرح کرده و آن را در اختیار حکومت اسلامی قرار داده تا بر طبق مصالح عامه نسبت به آنها عمل نماید. ناگفته پیداست که طرح این مطلب، حکومت اسلامی و یا خزانه عمومی را وارث شخص بلاوارث قرار نمی‌دهد تا آنکه، شخص بدون وارث هیچ گاه فرض نشود. بنا به مراتب، اینکه نفوذ وصیت شخص بلا وارث نسبت به مازاد بر ثلث منوط به نظر حاکم باشد و حاکم همانند وارث خاص بتواند اجازه یا ردّ نماید قابل پذیرش نیست (محقق داماد یزدی، ۱۳۷۳، ۱۲۴). یادآوری این نکته نیز ضروری است که این مسأله یاد شده به معنای نفی کلیت وارث بودن امام نیست بلکه اگر فردی از دنیا برود و نسبت به اموال خود در زمان حیاتش با وصیت و مانند آن تعیین تکلیف نکرده باشد و ورثه‌ای هم نداشته باشد در این صورت بدون اختلاف، امام وارث وی خواهد بود.

۸- مؤیداتی از روایات بر دیدگاه جواز وصیت فرد بدون وارث در همه اموال

برخی از فقیهان بر این باورند که این دیدگاه را می‌توان یکی از دیدگاه‌های شیخ طوسی دانست و شیخ صدوق و ابن جنید نیز بر همین دیدگاه بوده‌اند (شهید اول، ۱۴۱۷، ۲، ۳۰۵) برای این دیدگاه می‌توان به ادله و روایاتی تمسک جست که عبارتند از:

۸-۱- تعلیل موجود در روایات

در روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) تعلیلی آورده شده است مبنی بر اینکه علت عدم جواز تصرف در بیشتر از ثلث اینست که مبدا ورثه پس از مرگ شخص نیازمند و محتاج کمک مردم بمانند.^۱ این تعلیل پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «ان تذر ورثتک اغنیاء» این مطلب را می‌رساند اگر فرد ورثه ای نداشته باشد، وصیت وی به بیشتر از ثلث جایز است؛ زیرا دیگر ظلم و اجحافی نخواهد بود. این روایت اگرچه در منابع اهل سنت آمده است ولی مضمون این روایت در احادیث شیعه وارد شده است (مغنیه، ۱۴۲۱، ۶، ۱۶۱).

۸-۲- تقیید اطلاعات روایات اجازه ورثه به مازاد از ثلث

مهمترین دلیلی که طرفداران دیدگاه عدم جواز وصیت در مازاد بر ثلث می‌توانند بیاورند اطلاق روایاتی^۲ است که دلالت می‌کند بر اینکه در صورت وصیت به مازاد بر ثلث باید وصیت را به ثلث برگرداند و وصیت نسبت به زائد باطل است، ولی به نظر می‌رسد این زمانی است که وارث در میان باشد و در صورت عدم وجود وارث نسبی، فرد بدون وارث می‌تواند در همه مال خود با وصیت تصرف کند، زیرا از عبارات موجود در روایات مانند «تمضی الوصیه فی الثلث و ترد الباقی علی الورثه» و «الا ان تجیز الورثه»

۱ - «عن سعید بن معاذ قال جاءنی رسول الله ص یعود فی عام حجّه الوداع من وجع اشتدّ بی فقلت یا رسول الله قد بلغ بی من الوجع ما تری و انا ذو مال و لا یرثنی إلا بنیه أ فأتصنق بثلثی مالی قال لا قلت فالشطر یا رسول الله قال لا قلت فالثلث قال الثلث و الثلث کثیر انک ان تذر ورثتک اغنیاء خیر من ان تدعهم عالیه یتکفون الناس» (علامه حلی، ۱۳۸۸، ۴۵۲؛ بروجردی، ۱۴۲۹، ۲۴، ۳۶۲). این روایت اگرچه در منابع اهل سنت آمده است ولی مضمون این روایت در احادیث شیعه وارد شده است.

۲ - بابُ أَنْ مَنْ أَوْصَى بِأَكْثَرِ مِنَ الثُّلُثِ صَحَّتِ الْوَصِيَّةُ فِي الثُّلُثِ وَ بَطَلَتْ فِي الزَّائِدِ إِلَّا أَنْ يُجِيزَ الْوَارِثُ وَ أَنَّ الْمُنْجَزَاتِ مُقَدَّمَةٌ عَلَى الْوَصِيَّةِ (حر عاملی، ۱۴۰۹، ۱۹، ۲۷۵).

این مطلب فوق‌الذکر فهمیده می‌شود (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۲، ۶۲۵). همچنین در روایتی دیگر جهت بطلان وصیت در مازاد بر ثلث، منکر بودن، ظلم کردن، حیف و میل مال دانسته شده است و اینکه باید این وصیت به معروف برگردانده شود که اهل میراث به ارث خود برسند.^۱

۸-۳- معتبره سکونی

از امیرالمؤمنین درباره مردی که می‌میرد و وارث و خویشاوندی ندارد پرسیده شد، در هر جهت که بخواهد از مسلمانان می‌تواند مالش را وصیت کند مانند اینکه در راه بینویان و یا درماندگان هزینه شود.^۲ به نظر می‌رسد امام و حاکم در صورت وجود، مانند دیگر ورثه نیستند، در اینکه حق اجازه مازاد بر ثلث در دست آنها باشد و اینگونه نیست که فرد بی وارث، باید امام (علیه السلام) را مانند وارثان به هنگام وصیت در نظر بگیرد. همچنین این خبر معتبر، تخصیص ادله‌ای است که شرط وصیت را به صورت مطلق ثلث مال می‌داند (صدر، ۱۴۲۰، ۵، ۱۸۰).

۸-۴- روایت عمار بن موسی

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: انسان نسبت به وصیت در همه مال خود اولویت دارد و شایسته‌تر است تا زمانی که زنده است، پس این وصیت برای وی نافذ است «إِنْ أَوْصَىٰ بِهِ كَلِّهِ»^۳. یکی از احتمالاتی که شیخ طوسی در این روایت می‌دهد اینست که اگر فرد وارث نزدیک و یا دوری نداشته باشد در این صورت جایز است به همه مالش به هر گونه که می‌خواهد وصیت کند (طوسی، ۱۴۰۷، ۹، ۱۸۸).

۱ - وَقَضَىٰ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي رَجُلٍ تُوُفِيَ وَ أَوْصَىٰ بِمَالِهِ كُلَّهُ أَوْ أَكْثَرَهُ فَقَالَ إِنَّ الْوَصِيَّةَ تُرَدُّ إِلَى الْمَعْرُوفِ غَيْرِ الْمُنْكَرِ فَمَنْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ آتَىٰ فِي وَصِيَّتِهِ الْمُنْكَرَ وَ الْخَيْفَ فَإِنَّهَا تُرَدُّ إِلَى الْمَعْرُوفِ وَ يُتْرَكُ لِأَهْلِ الْمِيرَاثِ مِيرَاثَهُمْ (طوسی، ۱۴۰۷، ۹، ۱۹۲). مرحوم مجلسی در مرآة العقول، این حدیث را حسن به مانند صحیح دانسته است (مجلسی، ۱۴۰۴، ۲۳، ۲۰).

۲ - أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدٌ حَدَّثَنِي مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيٍّ ع فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ لَيْسَ لَهُ وَارِثٌ وَ لَا عَصَبَةٌ قَالَ يُوصِي بِمَالِهِ حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ (ابن اسعث کوفی، بی تا، ۱۲۱). این روایت به گزارش برخی از فقیهان معتبره می‌باشد (سبزواری، ۱۴۱۳، ۳۰، ۳۴۴؛ صدر، ۱۴۲۰، ۵، ۱۸۰).

۳ - أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَصْبَاطٍ، عَنْ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَمْرٍو بْنِ شَدَّادِ الْأَزْدِيِّ وَالسَّرِيِّ جَمِيعًا، عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «الرَّجُلُ أَحَقُّ بِمَالِهِ مَا دَامَ فِيهِ الرُّوحُ، إِنْ أَوْصَىٰ بِهِ كُلِّهِ، فَهُوَ جَائِزٌ لَهُ» (کلینی، ۱۴۲۹، ۱۳، ۳۲۸). این روایت را فقیهان به خاطر مجهول بودنش نمی‌پذیرند و در نتیجه روایتی ضعیف می‌باشد.

۸-۵- روایت محمد بن اسحاق

احمد بن محمد بن عیسی می گوید: محمد بن اسحاق متطبّب به امام علیه السلام نوشت: پس از حمد و ثنای الهی، خداوند به شما طول عمر عنایت فرماید به عرض سرورمان می‌رسانیم که ما نسبت به وصیت محمد بن یحیی بن درباب شک و شبهه داریم، به دلیل آن که دوستداران و بندگان شایسته سرورمان گفته‌اند که میّت فرزند دار حق ندارد بیش از ثلث مالش را وصیت کند در حالی که محمد بن یحیی بیش از نصف ماترک خود را وصیت کرده است. پس اگر سرور و مولای ما- که خداوند عمرش را بلند گرداند- صلاح می‌دانند که این تاریکی را از پیش چشمان ما برطرف کنند و آن را برای ما بیان کنند- به آن عمل خواهیم کرد، انشاءالله تعالی. امام علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: اگر پیش از فرزنددار شدن به آن وصیت کرده است، وصیت وی صحیح است، به دلیل آن که فرزندش پس از وصیت متولد شده است^۱. این روایت دلالت می‌کند بر اینکه وصیت مازاد بر ثلث صحیح است.

۸-۶- روایت حمزه بن حمران

در روایتی طولانی آمده است: ... و اگر میت برای اموال خویش سرپرستی مشخص نکرد تا از دار دنیا رفت میراث او در اختیار امام مسلمانان است... (شیخ طوسی، ۱۴۰۷، ۱۰، ۱۳۱). اگرچه در سند روایت خالد بن نافع و حمزه بن حمران قرار گرفته اند و این دو توثیق نشده اند ولی با توجه به اینکه اصحاب اجماع از اینها حدیث نقل کرده اند مانند صفوان بن یحیی که از اولی حدیث نقل کرده است و همچنین حسن بن محبوب از دومی حدیث نقل کرده است، بنابراین این حدیث از حجیت ساقط نمی‌شود (مؤمن قمی، ۱۴۲۸، ۲، ۵۰). بنابراین آنچه از این روایت برداشت می‌شود اینست که امام در صورتی وارث است که سرپرستی برای اموال مشخص نشده باشد، بنابراین اگر بمیرد و تکلیف اموال خود را برای

۱ - اَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى قَالَ كَتَبَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ الْمُتَطَبِّبِ وَ بَعْدُ أَطَالَ اللَّهُ تَبَاكَ نُعَلِّمَكَ يَا سَيِّدَنَا أَنَا فِي شُبُهَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأَوْصِيَّةِ الَّتِي أَوْصَى بِهَا مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ دَرِّيَابٍ - وَ ذَلِكَ أَنَّ مَوْلَى سَيِّدِنَا وَ عَيْبِدَهُ الصَّالِحِينَ ذَكَرُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِلْمَيِّتِ أَنْ يُوصِيَ إِذَا كَانَ لَهُ وَ لَدَى بَأَكْثَرٍ مِنْ ثُلُثِ مَالِهِ وَ قَدْ أَوْصَى مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى - بِأَكْثَرٍ مِنَ النِّصْفِ مِمَّا خَلَفَ مِنْ تَرَكْتِهِ فَإِنْ رَأَى سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا أَطَالَ اللَّهُ تَبَاةً أَنْ يَفْتَحَ غِيَابَ هَذِهِ الظُّلْمَةِ الَّتِي سُكُونًا وَ يَفْسُرُ ذَلِكَ لَنَا نَعْمَلُ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَأَجَابَ عَ إِِنْ كَانَ أَوْصَى بِهَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَ لَدَى فَجَائِزٌ وَصِيَّتُهُ وَ ذَلِكَ أَنَّ وَ لَدَهُ وَ لَدَى مِنْ بَعْدِهِ (طوسی، ۱۴۰۷، ۹، ۱۹۸). این روایت به گزارش مرحوم مجلسی صحیح است (مجلسی، ۱۴۰۶، ۱۵،

پس از مرگ خود مشخص نکرده باشد اموال وی به امام معصوم علیه‌السلام خواهد رسید.

۹- نگاه حقوق موضوعه به وصیت افراد بلا وارث

آنچه از نظر قانون مدنی بنظر میرسد آنست که هرگاه موصی وارث سببی و نسبی نداشته باشد وصیت نسبت به تمامی ترکه نافذ است، یعنی موصی می تواند نسبت به ما زاد از ثلث تا آنکه ترکه را مستوعب گردد وصیت کند و برای کسی حق اعتراض نیست، دلیل بر این امر آنست که از ماده‌ی «۸۶۱» ق. م که می-گوید: «موجب ارث دو امر است نسب و سبب» معلوم می گردد غیر از کسانی که رابطه‌ی نسبی و سببی با متوفی دارند دیگری وارث شناخته نمی شود و ماده‌ی «۸۶۶» ق. م که می گوید: «در صورت نبودن وارث، امر ترکه متوفی راجع به حاکم است» و ماده‌ی «۳۳۵» قانون امور حسبی که مقرر می دارد باید بخزانه دولت داده شود مؤید این امر است. بنابراین با توجه به مفاد ماده «۸۴۳» ق. م که می گوید: «وصیت بزیاده بر ثلث ترکه نافذ نیست، مگر با اجازه وارث و اگر بعضی از ورثه اجازه کند فقط نسبت به سهم او نافذ است» و ماده «۸۴۴» ق. م. که می گوید: «هرگاه موصی به مال معینی باشد آن مال تقویم می شود. اگر قیمت آن بیش از ثلث ترکه باشد مازاد مال ورثه است، مگر اینکه اجازه کند» استنباط می شود که چنانچه موصی وارث نسبی و سببی نداشته باشد وصیت نسبت به ما زاد بر ثلث صحیح است و احتیاج به اجازه کسی نخواهد داشت (امامی، ۱۳۶۲، ۳، ۱۰۰ و ۱۰۱).

البته قانون مدنی ایران هم با ظرافت کامل همین مطلب را منظور داشته است. اینکه در ماده‌ی ۸۶۶ چنین آمده است: «در صورت نبودن وارث امر ترکه متوفی راجع به حاکم است.»، مراد این است که اموال شخص بلاوارث به حاکم واگذار می شود تا برابر مقررات به مصرف برساند. بنابراین ماده ۸۶۶ قانون مدنی اساساً ناظر به اداره اموال متوفی و ترکه است و نه تعیین مالک آن و نمی توان از این ماده اینگونه استنباط کرد که در صورت نبود وارث، خزانه عمومی وارث محسوب می گردد. همچنین مستنداً به ماده ۳۳۵ قانون امور حسبی که مقرر می دارد: «اگر از تاریخ تحریر ترکه تا ده سال وارث متوفی معلوم شود ترکه به او داده می شود و پس از گذشتن مدت نامبرده باقیمانده ترکه به خزانه دولت تسلیم می شود و ادعای حقی نسبت به ترکه از کسی به هر عنوان که باشد پذیرفته نیست.» در صورتی که مال مجهول‌المالک یا بدون مالک است، اداره آن به خزانه عمومی واگذار می گردد و اجرای وصیت مقدم بر این امر قرار دارد. لذا در صورتی که شخص وارثی ندارد، نمی توان این تحلیل را پاسخی برای سؤال مزبور دانست و از آنجا که مبنای اصلی

محدود کردن اختیار موصی تا ثلث ترکه را از جهت حفظ مصالح وراثت و توزیع عادلانه ثروت و ماترک بین ورثه دانستیم و این امر را حاکم بر تسلیط موصی بر اموال خویش معرفی کردیم در فرضی که شخص وارثی ندارد، دلیلی باقی نمی‌ماند تا وصیت او که مازاد بر ثلث است، را صحیح ندانیم. به عبارتی به موجب ماده فوق‌الذکر اموال اشخاص بلاوارث در اختیار حاکم قرار داده شده، با توجه به قاعده «الامام وارث من لاوارث»، به این معنا می‌باشد که کلیه اموال بلامالک یا مجهول‌المالک در اختیار حاکم قرار می‌گیرد تا در جهت مصالح و منافع عمومی هزینه می‌شود، نه آنکه حاکم جانشین وارث بوده و دارای همان حقوقی است که وارث دارا می‌باشد. لذا اینکه نفوذ وصیت شخص بلاوارث نسبت به مازاد بر ثلث منوط به نظر حاکم باشد و حاکم همانند وارث خاص بتواند اجازه یا ردّ نماید، قابل‌پذیرش نیست.

ثانیاً: مطابق ماده ۸۴۳ ق.م در بحث مازاد بر ثلث، اجازه وارث ملاک است که در این مورد، به نظر می‌رسد حاکم وارث متوفی نمی‌تواند محسوب شود. بنابراین به نظر می‌رسد با توجه به دلایلی که در ذیل اشاره می‌شود بهتر است این حق را برای شخص بلاوارث قائل شویم که او حق وصیت تا میزان کل اموال خود را داشته باشد:

۱- بر اساس ماده ۳۰ قانون مدنی که مقرر می‌دارد: «هر مالکی نسبت به مایملک خود حق همه گونه تصرف و انتفاع دارد مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد». بنابراین اقتضای اصل حاکمیت اراده و قاعده تسلیط این است که این اختیار به موصی داده شود تا اموال خویش را در زمان فوت خود به دست شخص معینی بسپارد و محدودیتی که برای او قائل شده‌اند به جهت مزبور است و در فرضی که آن جهت موضوعیتی نداشته باشد محدودیت موصی نسبت به «موصی به» سالبه به انتفای موضوع خواهد بود.

۲- مطابق ادله شرعی و نصوص قانونی، وصیت محدود به مقدار ثلث دارائی موصی است و مازاد بر آن اجازه ورثه را لازم دارد. بنابراین وصیت مازاد بر ثلث را فقط به دلیل وجود وراثت، غیرنافذ اعلام کرده است و این نتیجه‌گیری به ذهن متبادر می‌شود که در صورت عدم وجود وارثی، وصیت مازاد بر ثلث صحیح می‌باشد.

۳- محدودساختن اختیار موصی، به یک سوم اموال، خلاف قاعده و اصول فقهی است که شارع مقدس به خاطر رعایت مصالح ورثه آنرا مقرر نموده است و از آنجا که هر شخصی حق همه گونه تصرف مشروع در اموال خود را دارد، باید به همان قدر متیقن که لزوم اجازه وارث در صورت وجود آنها در وصیت مازاد بر ثلث است، قناعت نمود و نباید بدون وجود دلیل قطعی اقدام به توسعه احکام نمود.

برخی از حقوقدانان نیز با استناد به دو ماده ۸۴۳ ق.م و ۸۴۴ ق.م، چنین استدلال می‌کند با توجه به مفاد ماده ۸۴۳ ق.م که می‌گوید: «وصیت به زیاده بر ثلث ترکه نافذ نیست، مگر با اجازه وراثت و اگر بعضی از ورثه اجازه کند فقط نسبت بسهم او نافذ است» و ماده ۸۴۴ ق.م که می‌گوید: «هرگاه موصی به مال معینی باشد، آن مال تقویم می‌شود و اگر قیمت آن بیش از ثلث ترکه باشد مازاد مال ورثه است، مگر اینکه ورثه زیاده را اجازه کند» استنباط می‌شود که چنانچه موصی وارث نسبی و سببی نداشته باشد وصیت نسبت بما زاد بر ثلث صحیح است و احتیاج با اجازه کسی نخواهد داشت. بنابراین در قانون مدنی ایران علاوه بر نسب، فقط رابطه زوجیت سبب وراثت است، و شخصی که فاقد وراثت طبقات سه گانه و همسر باشد، بدون وراثت تلقی می‌شود (امامی، بی تا، ۳، ۱۰۱). از سوی دیگر چون در مبانی محدودیت موصی محرز شد که از نظر اصول هر شخص تا زمانی که حیات دارد می‌تواند در اموال خود به گونه‌ای که مایل باشد تصرف کند و حدود آزادی موصی فقط برای رعایت حال وارثان و تشدید مبانی خانواده است، هر گاه کسی وراثتی نداشته باشد در وصایای خود اختیار کامل دارد (کاتوزیان، ۱۳۷۶، ۲۶۵).

۱۰- نتیجه‌گیری

در بحث وصیت، موصی حق دارد حداکثر به میزان ثلث اموال خود را وصیت نماید و ملاک محاسبه میزان ثلث، اموال به جا مانده از موصی در حین وفات می‌باشد. چنانچه بیشتر از ثلث وصیت کند نیازمند اجازه ورثه می‌باشد، در صورت عدم اجازه ایشان مازاد بر ثلث غیرنافذ خواهد بود. این در صورتی است که موصی بعد از خود وراثتی داشته باشد، اما اگر شخصی بلاوارث باشد در مراجعه به قانون فعلی می‌بینیم که بنا به نظر برخی، قانونگذار محترم با توجه به مواد ۸۶۶ قانون مدنی و ۳۳۵ قانون امور حسبی و اصل ۴۵ قانون اساسی ایران، مازاد بر ثلث را مربوط به حاکم دانسته که باید به خزانه کشور واریز شود. به عبارتی قانونگذار در فرض نبودن وراثت، اعلام قبول یا رد وصیت زاید بر ثلث را بر عهده حاکم دانسته است. ولیکن باید بگوییم که با تامل و دقت نظر در مواد قانونی مشارالیه و با مراجعه به متون فقهی و حقوقی به این نتیجه می‌رسیم که موارد مورد اشاره قانونگذار مربوط به جایی است که شخص بلاوارث نسبت به اموال به جا مانده از خود تعیین تکلیف نکرده باشد یا اینکه فقط نسبت به مقداری از اموالش وصیت کرده و بقیه را بلا تکلیف گذاشته باشد که در این صورت این اموال با استناد به مواد فوق‌الذکر متعلق به دولت می‌باشد. اما

اگر شخصی که وارث ندارد در تمام ترکه خود تصرف کرده و به نحوی تکلیف اموال بعد از خود را تعیین کرده باشد، دیگر وصیت او محدود به ثلث نبوده و او می‌تواند نسبت به تمام اموالش وصیت کند.

۱۱- پیشنهادها

۱. بهتر است این عبارت به صورت تبصره در ادامه ماده ۸۶۶ قانون مدنی و ماده ۳۳۵ قانون امور حسبی، بدین صورت بیاید؛ تبصره: «البته اگر متوفای بلاوارث نسبت به اموال خود وصیتی کرده باشد همان نافذ می‌باشد».

۲. جهت رفع ابهام و اجمال از ماده‌ی ۹ آیین نامه راجع به ماده ۲۹۹ قانون امورحسبی مصوب ۱۳۲۲ وزارت دادگستری، به نظر می‌رسد بهتر است بدین صورت اصلاح گردد: «در مورد متوفای بلاوارث اگر در ظرف ده سال مقرر در قانون امور حسبی وصیت نامه ای ابراز شود که قابل ترتیب اثر بوده و برای تحریر ترکه آگهی نشده باشد مفاد وصیت نامه به ترتیب مذکور در ماده فوق و با قید این که متوفی بلاوارث معرفی شده است آگهی می‌گردد و در صورتی که در مدت سه ماه از تاریخ انتشار آخرین آگهی اعتراضی نرسیده، مورد وصیت اگر به تمام اموال وصیت شده باشد به نام موصی له یا مصرفی که برای آن وصیت شده است تمام و کمال ثبت می‌شود، در غیر این صورت باقی اموالی که نسبت به آنها وصیت نشده است پس از ده سال، اگر وارثی پیدا نشد به نام دولت ثبت خواهد شد».

فهرست منابع

- ۱- ابن ادریس، ابی جعفر محمد منصور بن احمد، (۱۴۱۰)، کتاب السرائر، انتشارات اسلامی، قم.
- ۲- ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، تصحیح از عبد السلام محمد هارون، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
- ۳- ابن قدامه، موفق الدین عبدالله ابن احمد، (بی‌تا)، المغنی فی فقه الامام احمد بن حنبل الشیبانی، جلد ششم، دارالفکر، بیروت.
- ۴- ارشدی، علی یار، (۱۳۷۸)، شرح حقوق مدنی، (وصیت در حقوق ایران)، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- ۵- امامی، سیدحسن، (۱۳۶۲)، حقوق مدنی، انتشارات اسلامی، تهران، چاپ دوم.
- ۶- امام خمینی، سید روح‌الله، (بی‌تا)، تحریر الوسیله، دوره ۴ جلدی، انتشارات اسلامی، قم.
- ۷- انصاری، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۵)، رساله فی الوصایا، کنگره جهانی شیخ اعظم، قم.

- ۸- بحرانی، یوسف بن احمد، (۱۴۰۵)، الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره، جماعه المدرسين فی الحوزه العلمیه، قم.
- ۹- بروجردی، آقاسین، (۱۴۲۹)، جامع احادیث الشیعہ، انتشارات فرهنگ سبز، تهران.
- ۱۰- بحر العلوم، سید محمد بن محمد تقی، (۱۳۳۹)، بلغۃ الفقیه، چاپ مشهدی خداداد.
- ۱۱- بهوتی، (بی تا)، منصورین یونس، کشف القناع عن متن الاقناع، جلد چهارم، مکتبه النصر الحدیثه، ریاض.
- ۱۲- حکیم، محسن، (۱۳۷۴)، مستمسک العروه الوثقی، مؤسسه دار التفسیر، قم.
- ۱۳- حرعاملی، محمد بن حسن، (بی تا)، وسائل الشیعہ، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
- ۱۴- حسینی عاملی، سید محمد جواد، (۱۳۲۳)، مفتاح الکرامه، چاپ تهران افست قم.
- ۱۵- خوانساری، سید احمد، (۱۳۶۳)، جامع المدارک فی شرح المختصر المنافع، مکتبه الصدوق، تهرانرم.
- ۱۶- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، (۱۳۷۱)، وصیت- ارث، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم.
- ۱۷- جمعی از پژوهشگران، (۱۴۲۳)، موسوعه الفقه الاسلامی، مؤسسه دار المعارف فقه اسلامی، قم.
- ۱۸- دسوقی، محمد شمس الدین، (بی تا)، حاشیه الدسوقی علی الشرح الکبیر، جلد چهارم، دارالفکر، بیروت.
- ۱۹- سبحانی تبریزی، جعفر، (۱۴۱۵)، نظام الارث فی الشریعہ الاسلامیه الغراء، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم.
- ۲۰- سبزواری، عبد الاعلی، (بی تا)، جامع الاحکام الشرعیه، مؤسسه المنار، قم.
- ۲۱- سبزواری، (۱۴۱۳)، مهذب الاحکام فی مسائل الحلال والحرام، مؤسسه المنار، قم.
- ۲۲- شاهرودی، محمود، (۱۴۲۶)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، مؤسسه دایره المعارف اسلامی، قم.
- ۲۳- شهیدثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۳)، مسالک الافهام، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم.
- ۲۴- شهیدثانی، (۱۴۱۰)، الروضه البهیة، با حاشیه کلاتر، کتابفروشی داوری، قم.
- ۲۵- شهید اول، محمد بن مکی عاملی، (۱۴۱۷)، الدروس الشرعیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ۲۶- شهید اول، (۱۳۶۷)، اللمعه دمشقیه، کتابفروشی اسلامی، تهران.
- ۲۷- شیخ انصاری، (۱۴۱۵)، رساله فی الوصایا، انتشارات کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، قم.
- ۲۸- شیخ طوسی، ابوجعفر، (۱۴۰۷)، الخلاف، انتشارات اسلامی، قم.
- ۲۹- شیخ طوسی، (۱۴۰۷)، تهذیب الاحکام، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
- ۳۰- شیخ طوسی، (۱۴۱۴)، الرسائل العشر، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ۳۱- شیخ صدوق قمی، محمد بن علی بن بابویه، (۱۴۱۵)، المقنع، مؤسسه امام هادی (علیه السلام)، قم.
- ۳۲- شیخ صدوق قمی، محمد بن علی بن بابویه، (۱۴۱۳)، من لایحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ۳۳- صادقی طهرانی، محمد، (۱۴۱۲)، تبصره الفقهاء بین الكتاب و السنه، مطبعه اسماعیلان، قم.
- ۳۴- صدر، سید محمد، (۱۴۲۰)، ماوراء الفقه، تصحیح از جعفر هادی دجیلی، دار الاضواء، بیروت.

- ۳۵- طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن، (۱۴۱۰)، الموتلف من المختلف بین السلف، مجمع البحوث الاسلامیه، مشهد.
- ۳۶- عبده، محمد، (بی‌تا)، کلیات حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ۳۷- علامه حلّی، حسن بن یوسف مطهر اسدی، (۱۳۸۸)، تذکره الفقهاء، انتشارات مؤسسه آل بیت (علیه السلام)، قم.
- ۳۸- علامه حلّی، حسن بن یوسف مطهر اسدی، (بی‌تا)، تبصره المتعلمین فی احکام الدین، مجمع الذخائر الاسلامیه،
- ۳۹- کاشانی، علاء الدین ابی بکر بن مسعود، (۱۳۲۸ق)، بدائع الصنائع، مصر.
- ۴۰- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۲۹)، الکافی، دار الحدیث، قم.
- ۴۱- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۶۹)، وصیّت در حقوق مدنی ایران، کانون وکلای مرکز، تهران.
- ۴۲- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۷۷)، حقوق مدنی - عقود معین، کتابخانه گنج دانش، تهران.
- ۴۳- متقی هندی، علاء الدین علی، (۱۴۰۹)، کنز العمال، تحقیق از شیخ بکری حیانی، مؤسسه الرساله بیروت.
- ۴۴- محقق داماد، سیدمصطفی، (۱۳۷۳)، وصیّت، چاپ دوم، مرکز نشر اسلامی.
- ۴۵- محقق حلّی، نجم الدین ابوالقاسم جعفر، (۱۳۶۴)، شرایع الاسلام، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- ۴۶- مومن قمی، محمد، (۱۴۲۸)، الولایه الالهیه الاسلامیه، مؤسسه النشر الاسلامی، قم.
- ۴۷- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴)، مراه العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح از محمد هاشم رسولی، دار الکتب الاسلامیه، تهران.
- ۴۸- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۶)، ملاذ الاخبار فی فهم تهذیب الاخبار، تصحیح از سید مهدی رجایی، انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی، قم.
- ۴۹- مدنی، سیدجلال الدین، (۱۳۹۰)، حقوق مدنی، انتشارات پایدار، تهران.
- ۵۰- مغنیه، محمدجواد، (۱۴۲۱)، فقه الامام الصادق (علیه السلام)، مؤسسه انصاریان، قم.
- ۵۱- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳)، مجمع الفائده و البرهان، تصحیح از آقا مجتبی عراقی و همکاران، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ۵۲- منتظری، حسینعلی، (۱۴۱۱)، دراسات فی ولایه الفقیه، مؤسسه دار الفکر، قم.
- ۵۳- یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، (۱۳۱۷)، رساله منجزات المریض، مؤسسه اسماعیلیان، قم.
- ۵۴- یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی، (۱۳۷۸)، عروه الوثقی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار الامام خمینی، تهران.
- ۵۵- نجفی، محمد حسن، (۱۳۵۰)، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، انتشارات تهران، تهران.
- نووی، ابوزکریا محی الدین ابن اشرف، (بی‌تا)، المجموع شرح المهذب، دارالفکر، بیروت.